

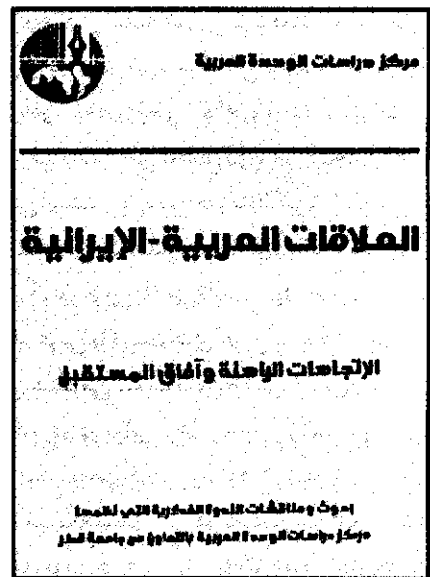
گام نخست در راه پدیدآیی روابط میان ایران و جهان عرب

مسیحا مهرآئین

یکدیگر بیش از پیش حیاتی و گریزناپذیر می‌نماید، به ویژه هنگامی که این دولت‌ها و ملت‌ها همجوار باشند و بیش و کم از یک پیشینه تاریخی و سرنوشت تمدنی در برابر مدرنیته برخوردار باشند و دستیابی به منافع اقتصادی و فرهنگی و سیاسی شان بی‌همراهی و هم‌اندیشی با یکدیگر امکان‌پذیر نباشد. سوگمندها باید پذیرفت که ایران و سیاست‌های رسمی و استراتژیک آن در ارتباط با این «دیگری» - که این بار جهان عرب است - دچار کاستی‌ها و فراموشی‌ها و فروگذاری‌های بسیاری است و هنوز در سطح عمل ضرورت پیوند مستقیم و ژرف با آن دریافت نشده است. شمار کسانی که در ایران به جد مسایل گوناگون جهان عرب را پی می‌گیرند و به ویژه درباره نسبت آنها با ما می‌اندیشند، بسیار اندک است و این خود مایه خطر و حسرتی سهمگین است.

در قیاس با ایران، کسانی که در جهان عرب به مسایل ایران علاقه مندند و در رابطه آنها با خود تأمل می‌کنند و به ضرورت ارتباط از همان چشم‌انداز عربی شان باور دارند، بسیارند.

خیرالدین حسیب، ناشر فرهیخته و فرزانه جهان عرب و رئیس «مرکز دراسات الوحدة العربية» یکی از همین کسانی است که به شدت مشتاق کوشش در زمینه ارتباط دولت‌های عربی با دولت‌های همجوار و از جمله ایران است. به همین روی، او در سال ۱۹۹۵ با همکاری دانشگاه قطر کنفرانسی را درباره روابط جهان عرب و ایران طرح‌ریزی و سبب‌سازی کرد و در دوحه، دانشگاه قطر، با حضور چندین تن از استادان ایرانی و پژوهشگران عرب برپا ساخت. او پیش‌تر طرح گسترده‌ای را درباره آینده جهان عرب در سه محور پی‌ریزی کرد و به انجام



العلاقات العربية - الإيرانية، الاتجاهات الراهنة و آفاق المستقبل. مركز دراسات الوحدة العربية بيروت. الطبعة الاولى. ۱۹۹۶.

مسأله روابط میان ایران و جهان عرب، چند سویه و چند لایه است و همین پیچیدگی و توبه تویی سخن درباره آن و کوشش برای چاره‌جویی در رفع موانع و ایجاد زمینه مکالمه میان آن دورا دشوار و دیریاب می‌کند.

با این همه، امروزه شکاف و فاصله میان فرهنگ‌ها و ملت‌ها بی‌معناست و سرنوشت مشترک آدمیان در این جهانی که روز به روز، به یاری ارتباطات مدرن، کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌شود ضرورت درک عمیق و واقع‌بینانه ملت‌ها و دولت‌ها را از

رساند: ۱) عرب و جهان ۲) جامعه و دولت در جهان عرب ۳) توسعه عربی؛ و انتشارات راتلج Routledge انگلیس متن انگلیسی آن را به چاپ رساند. ثمره این طرح آینده نگرانه شناخت نیاز به بنیادگذاری «طرح تمدنی عربی نوزایشی نوین»ی بود که بر پایه شش عنصر می ایستد: دموکراسی، عدالت اجتماعی، توسعه مستقل، استقلال ملی و قومی و نوشوندگی فرهنگی و تمدنی.

طرح او در محور «عرب و جهان» به موضوع «عرب و دولت های همجوار از نظر جغرافیایی» و درون مایه هایی دیگر می پرداخت. این پژوهش جداگانه نیز به چاپ رسیده است. پژوهش او در روابط جهان عرب با دولت های اصلی همجوار (ایران، ترکیه، اتیوپی) از چهار مدخل نظری صورت می گیرد: جغرافیای سیاسی و قومیت و موازنه نیروها و اعتماد متبادل.

این پژوهش بدین جا می انجامد که باید جهان عرب در چگونگی برخورد با دولت های همجوار، استراتژی سیاسی متکاملی داشته باشد تا حسن همجواری با آنها حفظ شود و خطرات آنها کاهش یابد و پاره ای عقده ها و حساسیت های تاریخی که در میان هست زدوده گردد.

از آن جا که ایران یکی از همین دولت های همجوار است او به موضوع «روابط جهان عرب و ایران» و به ویژه آینده آن اقبال کرد و چنین کنفرانسی را پدید آورد.

ویژگی این اقدام، غیر رسمی بودن آن و در نتیجه پیروی نکردن آن از هیچ یک از سیاست های رسمی و ایدئولوژی های حاکم در کشورهای مورد بحث است. این نکته ای است که زمینه را برای مکالمه آزادتر، صمیمانه تر و پرثمرتر می گرداند. این خود نشان می دهد که کوشش هایی از این دست، هر چند اندک و کوچک، اگر بخواهند به فرجامی نیکو بیانجامند، بهتر آن است که در سیطره و سایه ایدئولوژی ویژه ای نیارآمد و فضای کثرت گرانه ای برای مکالمه پدید آورند تا نخبگان عربی و ایرانی همدلانه تر و خوشبینانه تر به این گستره راه یابند و در مناقشه ها و مکالمه ها شرکت کنند. به هر روی اهداف این گردهم آیی موارد زیر یاد شده است:

۱. نزدیک سازی دیدگاه ها به یکدیگر و تعمیق فهم هریک از طرف مقابل؛

۲. پدید آوری و استوارسازی روابط میان نخبه های گوناگون عربی و ایرانی و نیز میان توده ها و ملت ها؛

۳. کشف امکاناتی که، در رویارویی با مقتضیات و تحدیات اوضاع جهان متغیر امروز، به کوشش ها و تلاش هایی که به نزدیکی فکری و همکاری استراتژیک می انجامد، وحدت و

انسجام می بخشد.

۴. مشارکت برای از میان بردن عوامل تنش و کاهش دادن آن از راه ایجاد کانال ها یا مؤسسه هایی که میان نخبگان و دیگر طبقات ملت عرب و ایران رابطه برقرار سازد.

ریاض القاسم، در مقدمه خود بر این کتاب یاد می کند که چشم انداز پژوهشی مقالات ارائه شده در این کنفرانس آمیخته ای از توصیف و تحلیل است. رهیافت تحلیلی در کوشش پژوهشگران ایرانی و عرب برای فهم بنیادین دو نظام عربی و ایرانی آشکار می شود؛ به ویژه درباره اصطلاحاتی چون «دولت»، «جامعه»، «قدرت»، «احزاب» و «چالش ارزشی»... همچنین در رهیافتی که تلاش می کرد فعالیت جامعه و لایه های روشنفکری را در مقام نیروی مقابل قدرت یا موازی با دولت یا ابزاری برای درک بعد ارزشی مفاهیم متبادل میراث، فرهیخته سازد و پرورش دهد. این تحلیل در برابر نتیجه ای که خود پدید می آورد، می ایستد و پرسش حیرت انگیزی پیش می کشد: اگر واقعیت اجتماعی - تا اندازه بسیاری - یکسونگری ایرانی را در برابر یکسونگری عربی باز می تاباند، آیا واقعیت دولت در ایران در برابر نظام عربی یا دولت های عربی یا دولت تجزیه شده عربی است؟ یعنی هنگامی که ما از رابطه میان ایران و جهان عرب سخن می گوئیم در برابر ایران چه چیز را می فهمیم؟ سراسر جهان عرب را یا هریک از دولت های عربی را و یا...؟ در این جاست که مسأله تقابل این دو دشوار می شود. گاه مفاهیم اقلیمی با بعد قومی درهم تنیده می شوند؛ مانند مسأله مرزها و جزیره های سه گانه و گاه این اقلیم گرایی از مفهوم قومی در مسأله اختلاف یا همکاری دو جانبه جدا می گردند. این مسأله یکی از پژوهشگران (رضوان السید) را برمی انگیزد تا بگوید: «پس از درنگی بسیار مقایسه میان ایران و مصر را ترجیح دادم.»

جنبه های توصیفی مقالات بیشتر در مقایسه هایی است که میان ایران و جهان عرب انجام گرفت در زمینه وام خارجی، تسلیحات، کدهای اقتصادی، وضعیت زن عربی و ایرانی و دستاوردهای این دو ملت در هنگام بیداری شان در چارچوب دولت اسلامی.

همان گونه که تحلیل ها و مکالمه ها و رهیافت ها نشان می دهند مسئله ای هست که به «عامل اسلامی» پیوند

می خورد. ایران دولتی اسلامی است، ولی اسلام سیاسی در قوه مقننه و قوه مجریه بسیاری از دولت های عربی چندان جایگاهی ندارد، مگر آنچه که در مقام موضع اسلامی و سیاسی مخالف دولت در پاره ای کشورها دیده می شود و آنها نیز در پارلمان یا نهادهای قانونی از جایگاهی بهره مند نیستند. از این رو، تأکید بر تجربه سیاسی دو طرف در زمینه قدرت و قانون اساسی از نظر آکادمیک روشن و شفاف است، ولی از جهت نیروهای اجتماعی دیگر، به ویژه احزاب و انجمن ها در مقام پاره ای اساسی در جامعه مدنی شگفت آور است، چرا که سخن گفتن درباره آن پیچیده و دشوار است و بیش تر پژوهشگران می کوشیدند از بن بست ها یا دشواری سهمگین آن دور بمانند.

افزون بر گستره تحلیل و رهیافت ها درباره درون مایه عامل زیستی و تلاش برای درک میراث مشترک در مقام ابزار محرك روح همکاری، که درون مایه هایی هستند که به رغم پاکی و راستی شان بیش تر شخصی اند و تحت تأثیر رفتار روانی و عاطفی مشخص قرار دارند، گستره ای دیگر هست که دغدغه های آینده را می آفریند، به ویژه همآورد جویی هایی که در دو مسأله امنیت خلیج و برنامه های خاورمیانه وجود دارد. در این میان، روابط بین المللی و معماری منطقه در مقام جزئی از وظیفه معماری سیاسی بین المللی و پی آمدهای دو جنگ در خلیج فارس و ناکامی سیاست های توسعه طلبانه نقش به سزایی دارند.

مجموعه مقالات این کنفرانس بر گرد دو محور است:

۱. میراث تاریخی روابط عرب-ایران، که سویه ای تاریخی دارد از فتوحات اسلامی گرفته تا پاگیری انقلاب اسلامی در ایران

در دو مقاله ای که در این زمینه ارائه شده این مسائل مورد بررسی قرار گرفته اند: میراث سیاسی و فرهنگی مشترک، حافظه تاریخی تازیان و پارسیان، نظام مشکلات تأثیر این حافظه و تصویرهای آن دو آگاهی و ذهنیت تاریخی امروز هر یک از آنها، بازشناسی و مرزبندی ادوار تاریخی ای که در آنها میان ایران و عرب نزدیکی و پیوند یا دوری و گسست بوده است و عواملی که در این وصل و فصل نقش داشته اند.

۲. اوضاع کنونی و افق های آینده

در این محور وضعیت کنونی در هر موضوعی با افق تحولات آینده و احتمالات و امکانات آن بررسی شده و در سیزده مقاله پژوهشی ایرانی و نیز عربی آمده است: روابط اقتصادی، تفاهم و درک متقابل، گفتمان سیاسی و تبلیغاتی حکومت ها و نخبگان و تأثیر آنها در روابط، تصویر عرب و

ایرانیان در کتاب های درسی، وضعیت زن، اختلافات مرزی و اقلیمی، مسأله کردها، مسأله فلسطین، پژوهش تطبیقی در جامعه مدنی، روابط بین المللی عربی و ایرانی، نظم نوین منطقه ای و موضع عرب ها و ایرانی ها در برابر آن و جایگاه آنها در آن، جایگاه روابط عربی-ایرانی، جایگاه روابط عرب-ایران در چارچوب جهان اسلام.

پس از ارائه هریک از مقالات، شرکت کنندگان در کنفرانس به بحث و عیارسنجی آن مقاله می پردازند و مکالمه و نقدی باز و آزاد را پدید می آورند که البته همه جا در یک سطح نیست و از نظر ژرفایی علمی تفاوت دارد ولی به هر روی هریک توانسته اند تا اندازه ای به شرایط مکالمه پایبند باشند و فضای آن را زهرآلود نکنند.

در این جا می کوشم فصول کتاب را، که در بردارنده همه مقالات است، به اختصار بررسی و بازنمایی کنم و تصویری کوچک، اما ماندگار فرایش خواننده بنهم.

در فصل نخست که درباره «روابط تاریخی میان تازیان و پارسیان است، عبدالعزیز الدوری، مقاله عربی و احمد لواسانی، مقاله ایرانی خود را ارائه کرده اند. در مقاله «الدوری» بر جانب تاریخی-سیاسی تأکید می رود و پرسش اساسی این است که: «آیا میان عرب و ایران جنگ و چالشی وجود داشته است؟» پاسخ او این است که «به دشواری می توان از چنین جنگی در دوران خلافت سخن گفت». الدوری در برابر فرضیه هایی که درباره جنگ های خونین و بلند صفویان و عثمانیان در جهان عرب علامت سؤال می نهد؛ فرضیه هایی همچون این فرضیه که جنگ را قومی-زبانی یا مذهبی و شیعی-سنی می انگارد. آن گاه او پرسش جدی و سرنوشت سازی را پیش می افکند: «آیا تلخی میراثی را باور کنیم بی آن که هیچ نقش و تأثیری در آن داشته باشیم؟ یا این که به زمینه های اقلیمی و بین المللی نظر بیافکنیم و شوقناکانه آینده نیکوتری را آرزو کنیم؟»

الدوری نسبت به گذشته فراخوان نظر به تاریخ فرهنگی و تمدنی هر دو امت، در مقام پی آمدی مثبت و نیز فراخوان در نغلتیدن به «جزئیات منفی سیاسی» است. او در آغاز سخن خود می گوید: «ما روابط میان عرب و ایران را برای درک و فهم بهتر و رویکرد به آینده ای نیکوتر پژوهش می کنیم و هدف از بازگشت به جنبه تاریخی، جستجوی اکنون در گذشته است نه فهم اکنون

از گذشته .

لواسانی، در مقاله ایرانی خود این فراخوانی را پاسخ می گوید؛ فراخوانی به نگرش به تاریخ از زاویه بازمانده غنی تمدنی آن و نگرش به آینده از زاویه مسئولیت ها و هماورجویی هایی که تحولات بین المللی جدید در برابر ایران و عرب پیش می نهند و «نظم نوین جهانی» خوانده می شود. او بر پایه روش ارزشی تاریخ بر مآثر و میراث نیکوی هر دو طرف ایرانی و عرب پرتو می افکند بی آن که جانبداری خود را از یکی از این دو طرف، که با شیوه ای متکلفانه و آکنده از حرارت صورت می گیرد، پنهان کند؛ به ویژه در بسط سهم پارسیان در بالا بردن شأن تمدن اسلامی. او به عملی بودن وحدت از راه امنیت «بثرب» بزرگ معاصر باور دارد؛ «یثربی که امروزه آرزو داریم تا اوس و خزرج ما را، چه از پارسیان و چه از تازیان، فراگیرد و در جهان جدید متحدی نیرومند بسازد؛ متحدی که تنها جایی ممکن برای تجمعات دولتی و اقلیمی باشد». او موفقیت این همکاری را به دو عامل اساسی پیوند می دهد: نظریه پردازی و سامان دهی یعنی پیش نهادن هدفی مشخص و برنامه ریزی برای رسیدن به آن هدف.

فصل دوم به بررسی «روابط اقتصادی عرب-ایران، روابط کنونی و آفاق تحول آن» می پردازد. در مقاله عربی جاسم خالد السعدون، واقعیت اقتصادی را در هر دو سوی عربی و ایرانی به ژرفی تحلیل می کند و آن را در پرتو کاهش درآمد نفت و فرسایش یک چهارم صادرات آن، که به روشن شدن حقیقت «توسعه نفتی» مورد تکیه تبلیغات می انجامد، پژوهش می کند. او ناکامی این شیوه توسعه را از جهت ناتوانی آن در تحقق تنوع در منابع درآمد و خلق فرصت هایی مناسب برای نیروی کار ملی و عدم توجه این توسعه از آغاز به ایجاد امکانات و توان های تولیدی-انسانی و مادی و نهادی-که به تدریج پایگاه اقتصادی بدیلی را در برابر نفت رشد و قوت می بخشد، نشان می دهد.

علی شمس اردکانی، در مقاله ایرانی بر اهمیت همکاری نفتی از راه اوپک پای می فشرود؛ به این اعتبار که تنها راه بالا بردن بهای نفت همین همکاری نفتی از راه اوپک است. او هم چنین به تحقق گروه مهم اقتصادی جغرافیایی دولت های حاشیه خلیج خوش باور و امیدوار است.

فصل سوم از «درک متقابل ایرانیان و عرب ها از یکدیگر» سخن می گوید. وجیه کوثرانی، استاد دانشگاه لبنان در مقاله خود می گوید: «می توان گفت تفاهم میان ایران و عرب بازتاب فرایند هم کنشی میان دو آگاهی و ذهنیت تاریخی در میان دو امت یا مردم است. مراد از آگاهی تاریخی نه تنها تصویر مرسوم یا

مکرر گذشته در حافظه تاریخی است، بلکه عناصر اکنون و مرزبندی های آن و احلام و آرزوها و اهداف آینده نیز هست.». سپس او به سه نکته اساسی می پردازد: مسأله قومی میان ایران و عرب و گزینش سیاسی، بحران جامعه سیاسی اسلامی و قومی عربی، مسأله ایدئولوژی کنونی و مسائل «وحدت» «انقلاب» «مینا و مرجع». به گمان او پاره ای از مظاهر ذهنیت و آگاهی قومی که نزد اقوام غیر عربی مسلمان شکل گرفته است، از ترکیه گرفته تا ایران پیش از انقلاب، آن چنان صورت بندی فکری و سیاسی ای دارد که از اسلام سیاسی فاصله می گیرد. نکته دیگر در سخن او این است که دو وضعیت تورانی-ترکی و فارسی-آریایی در گستره عربی با وضعیت های اقلیمی عربی همانند است؛ مانند وضعیت مصری-فرعونی، لبنانی-فینیقی، سوری-آشوری با اختلاف عمق و اختلاف اهمیتی که هر یک از این تمدن ها در تاریخ دارند. او درباره وضعیت عرب می اندیشد بیش تر عروبت در اسلام فرهنگی ذوب شده و بل عروبت حضور اسلام نوشونده در زبان و قرآن و میراث بوده است. او چالش عروبت و اسلام یا گرایش قومی و اسلامی را به ابهام ها و اشتباه ها در فهم نظری و خطاها در راهبردهای عملی سیاسی و برنامه ریزی ها، یعنی به عمل حزبی و روش های آن، باز می گرداند.

مقاله ایرانی را در این زمینه، هادی خسروشاهی فرایش نهاد. او از همه عناصر فهم متقابل، قرائتی اسلامی به دست داد و باور داشت «عناصر ادراک متقابل عرب و ایران از یکدیگر در بسیاری از مفردات فرهنگی و سیاسی و اجتماعی یکی می شوند و آن چنان به یگانگی می رسند که می توان بر پایه آن به گونه ای ریشه ای و فراگیر اسلام را در مقام عقیده ای مشترک و نظام فراگیر زندگی و جنبش فکری و سیاسی مینا گرفت؛ اسلامی که بر پایه آن نظام ها و حکومت های اسلامی، با همه اختلاف هایی که دارند، بنا شده است.». او در بحث خود قومیت عربی و اسلام، وحدت عربی و اتحاد اسلام و نیز قومیت ایرانی و اسلام و به فرجام انقلاب اسلامی ایران را تحلیل می کند و در زمینه قومیت عربی به این جا می رسد که قومیت، واقعیتی تاریخی و وضعیتی اجتماعی و طبیعی است «ولی اسلام بر نهاده ای فراگیر برای تنظیم و بنای حیات آدمی بر پایه اصول اعتقادی و فکری و گونه ای سامان دهی است» و درباره وحدت عربی باور دارد که

«امت عربی جز با اسلام نمی‌تواند امتی واحد و رسالت مند شود». او پیدایش جنبش‌های قومی مدرن و به ویژه جنبش قومی عربی را در آغاز این سده و شاخه‌های آن مانند احزاب سکولار را به تمایز قومی و سیاست ترکی سازی عثمانیان منسوب می‌کند. او جایگاه ملیت را در سایه نظام اسلامی پس از انقلاب چنین معین می‌کند: «جایی برای دلبستگی قومی نیست، مگر آن اندازه که در چارچوب انسانی قرار می‌گیرد و به شیوه اجتماعی خاص خود از انسجام با اسلام و نظام جمهوری اسلامی حکایت می‌کند». انقلاب اسلامی آن چنان که او می‌گوید اصل اتحاد اسلامی را به جای وحدت سرزمین یا اتحاد قومیت‌ها می‌نشانند: «وابستگی و سرسپردگی تنها به اسلام است و بس».

در فصل چهارم که عنوان آن «گفتمان سیاسی و تبلیغاتی حکومت‌ها و نخبگان و تأثیر آن در روابط عربی-ایرانی» است **فهمی هویدی**، در مقاله خود مدعی است که این مسأله را از چشم انداز تبلیغات مصری در برخوردش با ایران، در مقام الگویی از تبلیغات عربی، می‌نگرد. او با استدلال بر این نکته آغاز می‌کند که تبلیغات هنگامی که به راه گمراه سازی و نه روشنگری می‌افتد بسیار اهمیت می‌یابد و هنگامی که تبلیغات زیر سیطره دولت قرار می‌گیرد یا توجیه‌های آن را باز می‌تاباند به اهمیت آن افزوده می‌شود. مقاله او دو بخش دارد: مفهوم تبلیغات در روزگار جنگ عراق-ایران و مرحله پس از جنگ. به باور او ویژگی غالب تبلیغات در هر دو دوران این است که مواضع حکومت‌ها را در مجال انعکاس می‌دهد.

مقاله ایرانی را **ماشاءالله شمس الواعظین** پیش می‌کشد. او مسأله را به مطلع این قرن باز می‌گرداند و می‌خواهد مسأله را از راه مسأله سنت و تجدید (اصالت و معاصرت) طرح کند؛ یعنی از آغاز انقلاب مشروطه (انقلاب قانون اساسی در ایران) و در همان هنگام این مسأله در گفتمان نخبگان عربی نیز جای دارد. او می‌اندیشد عوامل گوناگون بیرونی و درونی در کارند تا نخبگان ملی یا رسمی در ایران و کشورهای عربی با یکدیگر دیدار نکنند. به گمان او گفتمان تبلیغاتی و سیاسی ایران، در طی سه دهه تا سال ۱۹۷۹ با گفتمان تبلیغاتی سیاسی دیدگاه اصلی عربی ناسازگار بود، چرا که اولی با اندیشه غرب و سیاست‌های رسمی آن منسجم و هماهنگ بود، در حالی که دومی بهره‌مند از گفتمان استقلال و آزادی بخشی ملی و آرمان‌های ملی شده بود. با وجود این، از راه گرایش‌های پیشروی که به دست جنبش مصدق و نیروهای اسلامی ایرانی غرب ستیز پا می‌گرفت و توجه نخبگان عربی را نیز برمی‌انگیخت میان دو منطقه کنشی‌هایی نیز

بود. با این همه گفتمان و سیاست‌های عملی در ایران و منطقه عربی دور از یکدیگر و گاه ناسازگار با هم بود. ایران انقلاب شاهد گفتمانی ایدئولوژیک و غرب ستیز بود که در ضمن سازوکار ویژه‌ای به فلسطین یاری می‌رساند. شمس، باور دارد برای ایجاد رابطه و مکالمه میان نخبگان فکری زمینه‌های مناسبی در هر دو طرف هست. در حال حاضر در ایران گرایش‌هایی در حال شکل‌یابی است که ارتباط با کشورهای همجوار عربی را برای تحقق و انجام عملی مشترک ضروری می‌داند. تجربه روشنفکران دینی ایرانی در سال‌های اقتدار حکومت دینی برای روشنفکران عرب بسیار سودمند است. در ایران روشنفکران دینی دوست ندارند از شمار هم‌پیمانهای غرب در چالش علیه هرگونه حکومت دینی یا جنبش اسلامی انگاشته شوند، به رغم تعارض اساسی‌ای که میان دیدگاه آنها و دیدگاه نظام سیاسی حاکم هست. اینان شیوه مکالمه و دعوت به عقلانیت را بهترین شیوه برای بهبود اوضاع می‌دانند. نقش و اهمیت این رهیافت در تبادل نقش‌ها و انتقال دولت از موضع خصم به موضع بی‌طرف در چالش‌های فکری و در نهایت ظهور کثرت‌گرایی دینی و سیاسی بسیار است.

فصل پنجم «تصویر پارسیان و تازیان در کتاب‌های درسی» را بازمی‌نماید. هدف هر دو مقاله ارائه شده ژرف‌نگری بیش‌تر در شناخت دیگری است. در گستره آموزشی، کتاب‌های درسی یکی از منابع اکتساب مفاهیم و تکوین آنها در ذهن و ضمیر مستعدیان و دانش‌آموزان به شمار می‌آید. تحلیل درون‌مایه کتاب‌های درسی و دستیابی به تصاویر آن در روش‌های آموزشی دو طرف از راه کندوکاو متون درسی - که بیش‌تر پشت‌پا هری بی‌طرف یا مثبت و ایجابی پنهان می‌شوند تا راه نفوذ نهانی و با میانجی بیابند - در ساختن یا اصلاح و تعدیل ادراک یا ذهنیت یا رأی یا وابستگی سهم بسیاری دارد، به ویژه آن که مخاطب این کتاب‌های درسی کسانی هستند که در مرحله شکل‌یابی ذهنیت و آگاهی خود به سر می‌برند.

غلامعلی حداد عادل، در مقاله خود بر روش‌های تطبیقی تکیه می‌کند تا تصویرهای آمده در کتاب‌های درسی پیش و پس از انقلاب را به دست دهد و هدف او روشنگری صورت و وجوه استمرار و تغییر در این تصاویر است. او به حضور فعال مسأله عرب در کتاب‌های درسی ایرانی امروز اشاره می‌کند، ولی

پاره ای از نمونه هایی که می آورد، ویژه عرب نیست و به همه مسلمانان تعلق دارد. این نکته بر پژوهش او تیرگی می افکند.

طلال عترسی، با دقت و فراگیری بیش تری جوانب موضوع را کندوکار می کند و توصیف و تحلیل و نتیجه گیری دقیقی به دست می دهد. او باور دارد، کتاب های درسی عربی تصویری واحد از ایران پیش نمی کشند؛ زیرا عناصر این تصویر نزد هر دولت به تبع سیاست های کلی این دولت و روابط مستقیم و نامستقیم آن با ایران تفاوت می کند. او به این نتیجه می رسد که تصویر ایران در کتاب های درسی عربی، به استثنای سوریه، با عناصر منفی آمیخته است و باید این کتاب ها بازنگری شوند تا مفاهیم و آرای غیر عینی آن تصحیح گردد و می اندیشد روابط خوب متبادل ایران و دولت های عربی موجب می شود، با تراکم برخوردها و داد و ستدهای مثبت، این عناصر منفی، ناموجه گردند و از میان بروند. او به فرجام می پرسد: «با این همه کدام یک پیشی می گیرند؟ بازنگری روش ها یا حسنه کردن روابط؟ بی گمان دومی».

در فصل ششم دو مقاله ایرانی **معصومه ابتکار** و عربی **مریم سلیم**، به واشکافی و بررسی مسأله «وضعیت زن عربی و ایرانی، عناصر اختلاف و تشابه» می پردازند. هر دو مقاله موفقیت آمیزند و هر دو اشاره می کنند به تصویری که از سده های گذشته به ارث برده ایم و هنوز پاره ای از آن را در روزگار مدرن همراه داریم، چرا که عوامل و اسباب گوناگون در کار بوده اند تا زن ایرانی و عرب را از مشکلات جامعه دور نگه دارند و از رویدادهای زندگی بیگانه کنند. آن دو بدین سان در زمینه های مانند به هم زیست کرده اند. سنت های جامد و آداب و رسوم باطل به نام دین در جامعه حاکم اند و زن را به نادانی و فروبستگی فرامی خوانند و انزوا و گوشه گزینی را بر او تحمیل می کنند و نیروهای سرشار آن را وانهاده و بی کار نگاه می دارند با این که ملت به کم ترین کوشش یا توان برای چالش علیه واقعیت تلخی که او می زید، نیاز مبرم دارد. با این همه به گفته یکی از ناقدان این کنفرانس سخن آن دو یکسونگر است، زیرا به رغم آن، نیازمند ربط و پیوند و وارد ساختن بعد تطبیقی و به دست دادن وجوه مشترک زن ایرانی و عرب است. چه بسا وجه مشترک مهم زن در هر دو منطقه عربی و ایرانی اولاً قصوری باشد که در حق زن رفته و با شاخص های آموزش، کار و مشارکت سیاسی قابل اثبات است. ثانیاً غوررسی در خاستگاه این قصور یا خلل است که می توان آن را به چالش میناها و مرجعیت های سه گانه بر سر تعیین و مرزبندی روابط مرد و زن باز گرداند؛ مینا و مرجعیت وارداتی غربی، مینای دینی و

اسلامی و مرجعیت اجتماعی. در چالش این سه مینا عادت ها و سنت ها گاه نیروی بیش تری برای سمت دهی رفتار پیدا می کنند، سمت دهی رفتار در آنچه که یکی از پژوهشگران عرب تطابق میان مرزهای جنسی میان زن و مرد از یک سو و مرزهای اجتماعی؛ یعنی نقش و کارکردی که دارند و ابزاری که به کار می گیرند از سوی دیگر می نامد.

فصل هفتم «اختلافات مرزی و اقلیمی میان عرب و ایران» با دو مقاله عربی **شملان العیسی** و **سیار الجمیل** و یک مقاله ایرانی **پیروز مجتهدزاده**، فصل هشتم «مسأله کردها و موضع ایرانیان و اعراب در قبال آن» با مقاله عربی **سعدناچی جواد** و مقاله ایرانی **سعیده لطفیان**، فصل نهم «مسأله فلسطین در روابط عربی-ایرانی» با مقاله عربی **احمد صدقی الدجانی** و مقاله ایرانی **زامل سعیدی** به بحث و پژوهش درباره سه مسأله سیاسی روز و تفاوت نگرش رسمی دولت ایران و دولت های عربی به آن می پردازند.

فصل دهم «پژوهش تطبیقی جامعه مدنی در ایران و جهان عرب» را موضوع جستار خود قرار داده است. **رضوان السید**، در مقاله خود بر مقایسه های نو در مقام درآمدی بر شناخت ایران از راه تطبیق آنها با دولتی عربی مانند مصر تکیه می کند و به دولت عثمانی در سده نوزدهم و دیگر هویت های عربی پس از سقوط دولت عثمانی در جنگ جهانی اول اشاره می کند. افق هایی که او برای پژوهش برگزیده است، به ویژه تحلیل وضعیت ایران پس از انقلاب اسلامی، به روشنی از وجوه تشابه پرده برمی دارند. آنچه در این مقاله جلب نظر می کند وسعت و کثرت اطلاعات است و نیز این که دولت و جامعه سیاسی از نظر تاریخی و نظری نقش سرنوشت سازی در تکوین وضعیت کنونی دو طرف مقایسه بازی کرده اند. او بر تجربه سیاسی دو طرف تکیه می کند: قدرت، احزاب سیاسی، قانون اساسی، بی آن که دیگر نیروهای اجتماعی را فروگذارد. فایده این مدخل برای قرائت جامعه مدنی آشکارسازی این مطلب است که دشواری هایی که کثرت گرای سیاسی با آن رو در رو بوده است، در ساختار بومی تاریخی و ابعاد مدرن غیر دولتی، مانند اتحادیه ها، تأثیر منفی نهاده اند: «دولتی که ویژگی رسته ای و جمعی (Corporate State) داشت و در دهه های پنجاه و شصت سودمند بود و به مصلحت توده ها کار می کرد، پس از دورانی، بسان قوه ای قاهر یا تنها قوه قاهر درآمد و دیگر برای

توده‌ها و نهادها و ساختارهای بومی و اتحادیه‌ها سودمند نبود.».

محمد هادی سمتی، در مقاله ایرانی خود میان وضعیت جامعه مدنی در برابر دولت، پیش از انقلاب اسلامی و پس از آن تمایز می‌نهد. «در دهه شصت و هفتاد دولت ساختاری بورکراتیک و گسترش یافته داشت و در همه سویه‌های سازماندهی اجتماعی نفوذ کرده بود» او در این جا تناقض می‌بیند «قوت دولت ضعف آن را باز می‌نمایاند» چرا که دولتی بود که منبع اصلی درآمد آن از راه نفت بود و این درآمد نفتی و نیز ساختار بورکراتیک و دستگاه‌های امنیتی یکسره هزینه فهم ارتباط آن با طبقه‌های اصلی اجتماعی می‌شد. «چرا که واسطه اصلی و اساسی تحکیم‌کننده روابط دولت با جامعه «نهادهای سرکوب‌گر» بودند، ولی در ایران پس از انقلاب، نگرش تغییر در ساختار طبقاتی کهن و تکوین طبقه میانه مردم که در حال گسترش است، آشکار است. او به دگرگونی‌ها در قانون اساسی و آموزش و فمینیسم و فعالیت حزبی و جز آن اشاره می‌کند و باور دارد اینها در بستر و زمینه‌ای نظری و یکسره متفاوت، پیرامون مسأله ماهیت دولت و قدرت سیاسی در فقه اسلامی شیعی پدیدار شده است و مناقشه درباره منابع مشروعیت و حقوق دولت و شهروندان و مسئولیت‌های آنان و مرز میان دولت و جامعه در گرفته است.

فصل یازدهم «روابط بین‌المللی و تأثیر آن بر روابط اعراب و ایرانیان» را به بحث می‌گذارد. **محمود سریع‌القلم**، با تأکید بر اتحاد درونی در ایران و دولت‌های عربی به این اعتبار که این اتحاد بهترین روش برای خروج از وضعیت اعتماد بر خارج و وابستگی به آن در خاورمیانه است، مقاله خود را آغاز می‌نهد. این پژوهشگر، مقوله‌های اساسی چندی را طرح می‌کند یکی آن که خاورمیانه در میان کشورهای گوناگون رو به توسعه، سیاسی‌ترین منطقه است و مسائل آن بین‌المللی شده‌ترین مسائل در جهان است و بیش‌ترین هجوم را از نظام بین‌المللی می‌پذیرد و روابط عرب-ایران از این بُعد خاص خاورمیانه، تأثیر نیرومندی می‌گیرد. آن‌گاه در ریشه‌یابی آن به دو نقطه می‌رسد: یکی ساختار ضعیف دولت در خاورمیانه که به نفوذ سیاسی عظیم بین‌المللی در آن انجامیده است و دوم دینامیسم‌های اقلیمی خاورمیانه که گستره‌ای دیگر برای بین‌المللی شدن مستمر آن فراهم می‌آورند. بارزترین این دینامیسم‌ها جنگ عرب-اسرائیل و گروه‌بندی‌های سیاسی و امنیتی ناشی از صنعت نفت است. ثمره این مسأله، عدم تحول و تکامل فعال روابط عرب-ایران است که سبب آن به این دو امر باز می‌گردد. **سریع‌القلم**، درباره نخبه‌های سیاسی حاکم و غیر حاکم در

دولت‌های خاورمیانه عقیده دارد که اینها توانسته‌اند به فرمولی دست پیدا کنند که همزیستی سنت‌ها را با مدرنیته، در فرایند توسعه سیاسی و اجتماعی تضمین کند.

مقاله عربی در این زمینه از آن «نوفین عبدالمنعم سعد» بود. او در وضع هر یک از ایرانیان و اعراب در چارچوب آن چه «نظم نوین جهانی» نامیده می‌شود، گونه‌ای واپس‌گرایی ملموس و بالفعلی می‌بیند و آن را مانند هر پدیده دیگر به همه عوامل درهم تنیده ایدئولوژیک و سیاسی و اقتصادی نسبت می‌دهد و از آن میان عامل اقتصادی را مؤثرتر می‌انگارد.

مقاله محمد السید سلیم و مقاله محمد علی مهندی، در فصل دوازدهم که «نظم نوین منطقه‌ای و موضع و موقعیت اعراب و ایرانیان در قبال آن» عنوان دارد، آمده است.

فصل فرجامین به تحلیل «جایگاه روابط عربی-ایرانی در چارچوب جهان اسلام» می‌پردازد. مقاله ایرانی را محمد علی آفرشسب، فراهم آورده است او با تأکید بر مشترکات فرهنگی و زبانی و تاریخی، مکالمه و ارتباط میان ایرانیان و اعراب را مکالمه‌ای ویژه و یکه می‌داند، چرا که بر زمینی سخت استوار است و چنین مشترکاتی میان دو طرف در منظومه جهان اسلام یافت نمی‌شود.

مقاله عربی از آن میشل نوفل است او مسأله را از دیدگاه جغرافیای سیاسی جهان اسلام می‌نگرد و در رهیافت خود از آثار متراکم تجربه روابط و اشکال تفاعل در گستره کانونی این جغرافیا بهره می‌گیرد؛ یعنی گستره زنده‌ای که سه دایره عربی، ایرانی و ترکی «مثلث نیروهای اقلیمی» در آن یکدیگر را قطع می‌کنند. نوفل می‌اندیشد تحولات جهانی و اقلیمی از سال ۹۰ به این سو احتمال کاهش نقش عربی و ایرانی را در این مثلث افزایش می‌دهد، چرا که نظام دو قطبی فروپاشیده و نیروهای فعال در غرب تلاش می‌کنند شرکای جدیدی برای رابطه با دولت‌های مستقل و اروپای شرقی بیابند و این امری است که دولت‌های عربی بزرگ و ایران را در برابر هم‌آورد جوی‌هایی قرار می‌دهد و آن را مجبور می‌سازد که برای آفریدن چارچوب مفاهیم جدید در روابط فی‌مابین از چارچوب‌های سنتی که پیش از فروپاشی نظام دو قطبی حاکم بود درگذرد.

درباره این کنفرانس و درون‌مایه مقالات ارائه شده در آن جای سخن و مناقشه بسیار است و امید می‌رود که راه بحث و

مکالمه در این زمینه گشوده بماند و پی گرفته شود. با این همه نکته‌هایی کوتاه به خاطر می‌خلد که به اختصار از آنها یاد می‌کنیم:

نخست. تأکید بر عامل تاریخی، هم در مقام ذهنیت منفی تاریخی ایرانیان از عرب‌ها و هم در مقام پیشینه مشترک تاریخی و انگیزه ضرورت بخش رابطه میان اعراب و ایرانیان و درشت کردن و مهم جلوه دادن این عامل، رهیافتی است که از عدم درک معنای مدرن رابطه سیاسی و اقتصادی و تبادل فرهنگی حکایت می‌کند.

این رویکرد که بیش تر در مقالات ایرانی به چشم می‌خورد می‌کوشد در بیان ضرورت رابطه و موانع آن به پناه تاریخ که بیش تر امری انتزاعی و غیر عینی است برود. بی‌گمان این مشکلی را از میان نخواهد برد و هیچ‌گاه ضرورت رابطه ما با عرب‌ها را توجیه و تبیین نخواهد کرد. عامل تاریخی اگر هم وجود داشته باشد، چندان مؤثر نیست و در راه جویی و ژرف‌یابی باید به دامان عوامل عینی‌تر، ملموس‌تر و نزدیک‌تر چنگ زد. امروزه سخن از مکالمه و رابطه ضروری میان دو فرهنگ مشرق‌عربی و مغرب‌عربی می‌رود. در چنین سیاقی، داشتن چند عنصر مشترک در پیشینه تاریخی یا چند پاره منفی در ذهنیت تاریخی ما را نه به جایی می‌رساند و نه از چیزی باز می‌دارد. به راستی رهیافتی که می‌کوشد از همه عناصر ارتباط و «اتحاد» ایران و عرب‌ها قرائتی اسلامی به دست دهد و آن را مبنای عمل مشترک آن دو قرار دهد نتوانسته است مقتضیات و تحدیيات روزگار نوراً درک کند و از فضای جزم‌های دینی خود برگذرد و روابط مدرن و پیچیده‌ای را که امروزه میان همه دولت‌ها و ملت‌ها در جهان حاکم است دریابد.

دوم. نفس همین کنفرانس و گردهم‌آیی ایرانیان و اعراب و گفتگوی نزدیک آنها با یکدیگر نشان می‌دهد که ما ایرانیان چه اندازه از واقعیت جهان عرب و مسائل و دغدغه‌های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی آنها دور هستیم و به جای کوشش برای درک مستقیم و بی‌میانجی مسائل آنان، ترجیح می‌دهیم بر پایه پیش‌داوری‌ها و جزم‌های ایدئولوژیک خود داوری کنیم. بیش تر مقالات ایرانی این کنفرانس از بررسی‌های مقایسه‌ای میان وضعیت ایران و جهان عرب و پژوهش‌های عینی و مبتنی بر داده‌های واقعی و آماری و آشنایی عمیق با تحولات جاری در جهان عرب تهی است. ایرانیان از خود می‌گویند و آنها نیز از خود، بی‌آن‌که پلی آنها را به یکدیگر برساند و زمینه‌ای برای هم‌اندیشی و چاره‌جویی در مشکلات گوناگون فراهم چینند. مشارکت و حضور ایرانیان در بحث و مناقشه‌ای که پس از ارائه

هر مقاله صورت می‌گیرد، کم‌رنگ و بی‌فروغ است و این خود نشانه دیگری برای ناآگاهی ما از دغدغه‌ها و دلمشغولی‌ها و مسائل اندیشمندان جهان عرب به شمار می‌رود.

سوم. سخن از پیوند و رابطه و مکالمه و تبادل فرهنگی میان ایران و اعراب در این میان غایب است و این غیبت بخشودنی نیست. مسأله فرهنگ و ارتباط فرهنگی هنگامی اهمیت می‌یابد که مسأله رابطه میان ایران و جهان عرب را از چشم‌اندازی غیر رسمی و غیر دولتی بنگریم. برای دولت‌ها و ایدئولوژی‌های رسمی هیچ‌گاه آن چنان که مسأله تبادل فرهنگی برای نخبگان و ملت ایران و جهان عرب مطرح است، اهمیت و اولویت نمی‌یابد و این خود نشان می‌دهد که تنها کانون‌های غیر رسمی هستند که می‌توانند و وظیفه دارند که این مهم را به دوش بگیرند. تحلیل و بررسی موانع ارتباط فرهنگی و اندیشه در راه‌های رفع این موانع از مسائل و مشکلات جدی میان ایران و جهان عرب است که تاکنون نااندیشیده مانده است.

چهارم. به رغم آن‌که هدف برگزارکنندگان این کنفرانس، ایجاد زمینه و فرصتی غیر رسمی برای گفتگوی نخبگان هر دو سوی ایرانی و عربی بود، حضور ایران در این کنفرانس در قالبی بسیار رسمی و دولتی و در نتیجه بازتاب‌دهنده مواضع و دیدگاه‌های تفکر حاکم در کشور بود و از پیش نهاد اندیشه‌ها و آرا و مواضع نخبگان واقعی و غیر دولتی ایران پرهیز داشت. بی‌گمان این نقطه منفی، راه ادامه این مکالمات را ناهموار می‌سازد و عرب‌ها را از مشارکت جدی در مکالمه باز می‌دارد.

به فرجام باید این نکته را بیان کرد که اهمیت این کنفرانس در گام نخست بودن آن در راه پدیدآیی روابط میان جهان عرب و ایران است و پیروی نکردن آن از پاره‌ای شروط ارتباط صمیمی و نزدیک، آن را در دستیابی به اهداف تعیین شده و مورد انتظار ناکام ساخته است. شیوه‌های دیگری باید به کار بست تا به اهداف یاد شده رسید و همواره باید این مسأله به گونه‌ای جدی برای ما مطرح باشد و از سطح سیاسی و روزمره آن فراتر رود.